شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول و سردبیر: سید هادی فیاضی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵ - ۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹
- چاپ: شهر چاپ خراسان

شهرک شهید بهشتی در مسیر بازآفرینی

روزنامه شهر امید و زندگی

SHAHRARANEWS.IR

۰۹ ۰۰۹ ۹۹

اشنبه

۲۴ صفحه؛ ۸ صفحه + ۴ صفحه ورزشی

+۴ صفحه خراسانیات + ۸ صفحه شهرآرا محله

شماره ۳۲۶۱ | ۱۰۰۰ تومان

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

Photoshahr.ir

رطوبت هوا ۸۰٪

صبح ۴°	ظهر ۹°
عصر ۵°	شب ۴°

۹° ↑ ۳° ↓

- اذان ظهر ۱۱:۲۰
- غروب آفتاب ۱۶:۱۶
- اذان مغرب ۱۶:۳۶
- نیمه شب شرعی ۲۲:۳۵
- اذان صبح فردا ۴:۵۴
- طلوع آفتاب فردا ۶:۲۴

حدیث روز

گشاده‌رویی مایه جلب محبت مردم و قرب به خداوند می‌شود.

حضرت محمد(ص)

یادداشت‌های یکشنبه

حاشیه شهر چه جای غمگینی است

عباسعلی سپاهی‌یونسی

شاعر و روزنامه‌نگار

در حاشیه شهر، مناطقی هست که آدم می‌تواند غمگین‌ترین صحنه‌های ممکن را ببیند. آدم‌های مچاله‌شده و با خاک و دود و چرک یکی‌شده، آدم‌های پناه‌برده به سوراخ‌ها با سرهایی پایین، آدم‌های خزیده به کنج دیوارهای ساختمانی نیمه‌ساز و زنی که من همین چندروز پیش ملاقاتش کردم، یکی از همین آدم‌ها بود. او جایی بین تپه‌های خاکی که زمانی کامیون‌ها خالی کرده بودند و گذر فصل‌ها آن‌ها را سفت و محکم کرده بود، زندگی می‌کرد. من که رسیدم، داشت چوب جمع می‌کرد تا آتشی درست کند. جایی وسط دو تپه کوچک، چند سنگ و آجر گذاشته بودند روی هم و بعد از این طرف و آن طرف هرچه گیرشان آمده بود، پیدا کرده و با آن سقفی درست کرده بودند و شده بود سرپناهشان. زن می‌گفت از اولین برف همین چند روز پیش تا حالا آنجا هستند. بالای سرم را که نگاه کردم، آسمان آبی‌تر از همیشه بود اما این پایین زنی بود که بیشتر از سن‌وسالش نشان می‌داد. دندان‌هایش یکی در میان بر باد رفته بود و صورتش جمع شده بود. می‌گفت هم خودم و هم شوهرم، متادون مصرف می‌کنیم و این البته برای آن‌ها یعنی یک قدم به جلو، چون از دست تریاک فرار کرده بودند.

من ۴۰ دقیقه‌ای هم‌صحبت زنی شدم که نه نامش را پرسیده بودم و نه سن‌وسالش را. نیمی از آن ۴۰ دقیقه، اشک‌های زن بود که شره می‌کرد و از روی صورت جمع‌شده‌اش پایین می‌آمد و او مجبور بود هرازگاهی با دست‌های چرک و خسته‌اش، آن‌ها را پاک کند. شوهرش رفته بود تا مثل هر روز ضایعات جمع کند؛ ضایعاتی که پولش حتما صرف متادون می‌شد، آن‌هم متادونی که می‌گفت دفعه آخر مثل آب بود و اصلا اثری نداشت. زن از گم شدن مدارک شناسایی‌شان حرف زد، از اینکه شوهرش موتور داشته است اما آن را گرفته‌اند و چیزهای دیگری که در هیچ‌کدامشان ردی از شادمانی و حال خوب نبود. منتظر ماندم تا شوهر زن برگردد و کمک کنم تا آن‌ها به محل زندگی قبلی‌شان که به ادعای زن جایی در طرقبه بود، برگردند اما شوهرش نیامد و تنها کاری که توانستم بکنم، دادن شماره تماسم بود. به خانه که رفتم، منتظر تماس مرد ماندم اما از تماس خبری نشد. شب رسید و بازهم خبری نشد و تا همین حالا که دارید این کلمات غمگین را می‌خوانید، کسی با من تماس نگرفته است. در این دوسه روز با خودم خیلی فکر کردم زنی که آن همه اشک ریخت و دنبال کسی بود تا به او و شوهرش برای برگشتن به محل قبلی زندگی‌شان کمک کند، چرا تماس نگرفت؟ با خودم فکر کردم آیا زن و شوهرش به این نتیجه رسیده‌اند که سوراخی وسط تپه‌ها برای آن‌ها، دوست‌داشتنی‌تر از چهاردیواری‌ای است که می‌گفت ارباب شوهرم در اختیارمان قرار داده است یا اصلا نه اربابی در کار بوده است و نه چهاردیواری‌ای و زن فقط رؤیایش را برایم تعریف کرده است؟

حاشیه شهر جایی غمگین است و هروقت گذرم به آنجا می‌افتد، با انبوهی از فکرها و تصویرهای غمگین به خانه برمی‌گردم. به خانه برمی‌گردم با تصویرها و فکرهایی که گاهی نه یک روز و دو روز، بلکه ماه‌ها در من جریان دارد و دست از سرم برنمی‌دارد.

مایکل! برایمان چه آورده‌ای؟

بسکتبالیست سرشناس و کمک ۲ میلیون دلاری او به خیریه غذا در روزهای کرونایی

محبوبه عظیم‌زاده

m.azimzadeh@shahraranews.ir

روایت روز

خودش می‌گوید یک مرتبه سر تمرین، بی‌هوا مشتی حواله یکی از هم‌تیمی‌هایش کرده است فقط برای اینکه بتواند از این ضربه کاری، پاسخ درخوری بگیرد و با اتکا به آن، روحیه جنگندگی‌اش را تقویت کند و قدرت تهاجمی‌اش را دوباره به‌دست بیاورد؛ همان چیزی که می‌توان گفت رمز موفقیت مایکل جردن در زندگی ورزشی‌اش بوده است، کما اینکه باید قبول کرد بسکتبال چنان با رگ‌وریشه‌اش عجین شده است که نمی‌توان بین زندگی ورزشی و زندگی شخصی او تمایز و تفکیک خاصی قائل شد. حکایت مایکل جردن و اسطوره شدن او در دنیای بسکتبال، شاید در ابتدا همان حکایت آشنایی باشد که خیلی از آن‌هایی که به قله‌های بلندزندگی دست پیدا کرده‌اند، مشابهش را از سر گذرانده باشند؛ اینکه حرف‌های ناامیدکننده از دوروبرت می‌شنوی. اینکه تو نمی‌توانی. اینکه «هی! تو هیکلت زیادی گنده است» یا «حتی کسی نمی‌تونه اسمتو تلفظ کنه». اینکه در سال‌های آغازین دبیرستان حتی نتوانست به تیم اول بسکتبال آموزشگاه ملحق شود و بسیاری موانع دیگر که شاید در وهله اول چندان مهم جلوه نکند، اما تکرار آن‌ها سدهای عظیمی می‌شود که مثل یک دیوار بلندبالای استوار در ذهن و روح آدم قد می‌کشد و برای رسیدن به آن‌ها، یا باید حسابی اوج بگیری و از روی سرشان پرواز کنی یا تیشه و تبری برداری و از بیخ‌وبن خردشان کنی. نتیجه این تلاش‌های بی‌وقفه برای مایکل جردن، شد شش مرتبه قهرمانی در NBA (لیگ حرفه‌ای بسکتبال بزرگ‌سالان آمریکا و معتبرترین لیگ بسکتبال جهان)، پنج مرتبه با ارزشمندترین بازیکن لیگ شناخته شدن به اضافه کسب دو مدال طلای المپیک؛ افتخاراتی که فقط بخشی از کارنامه پرو پیمان او در دنیای حرفه‌ای بسکتبال است.

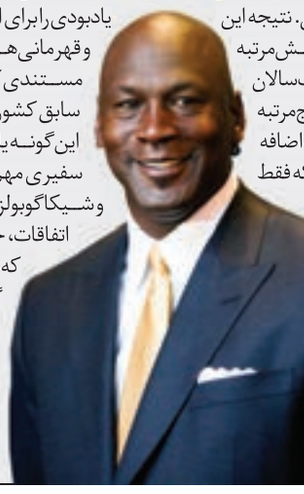

شیکا گوبولز بدون جردن، هیچ بود

شهرت و محبوبیتی که مایکل جردن داشت، باعث شد مشابه خیلی از چهره‌های معروف دیگر مثل کریستیانو رونالدو یا یوسین بولت، عده‌ای بخواهند از زندگی او مستندی تهیه کنند. نتیجه این اتفاق، شد مستند ورزشی «آخرین رقص» یا «The Last Dance» که همین امسال منتشر شد؛ مستندی که درواقع داستان تلاش مایکل جردن و تیم شیکاگوبولز برای کسب ششمین قهرمانی در لیگ ملی بسکتبال آمریکاست، به‌همراه اتفاقات رخ‌داده در زندگی این اسطوره بسکتبال؛ مستندی که حالا او را محبوب‌تر از پیش کرده است، نه به‌دلیل آنچه بر او گذشته و در این مستند به نمایش درآمده است، بلکه به‌دلیل اینکه او تصمیم گرفته است ۲ میلیون دلار از درآمد حاصل از این فیلم مستند را به خیریه‌ای در آمریکا اهدا کند که کارش، تهیه غذا و کمک به محرومان است؛ اتفاق خوبی که در این روزها - که کرونا شرایط زندگی را در جهان سخت‌تر کرده است - بیشتر از هر زمان دیگری باارزش جلوه می‌کند. به این نکته، خیریه FeedingAmerica، یعنی همان خیریه‌ای که مدنظر مایکل جردن است، هم اشاره کرده و در توئیتر خود درباره آن نوشته است: «در این شرایط سخت و حساس که کرونا ایجاد کرده است، این کمک بیشتر از هر زمان دیگری شایسته تقدیر است.» جالب است بدانید این اولین مرتبه‌ای نیست که مایکل جردن، سوژه یک فیلم می‌شود. او پیش از این هم در فیلمی خیالی با عنوان «هرج‌ومرج فضایی» بازی کرده بود که در آن با شخصیت‌های کارتونی لونی تونز که حتما برای خیلی‌ها خاطره‌انگیز است، هم‌بازی می‌شود. او حالا ۲۰ سالی می‌شود که اعلام بازنشستگی کرده است و آخرین رقص، اکنون حکم یادبودی را برای او و هوادارانش دارد تا خاطرات بازی‌ها و قهرمانی‌های او را برای خودشان زنده کنند؛ مستندی که اتفاقا با راک اوباما، رئیس جمهور سابق کشورش، هم در آن حضور دارد و از جردن این گونه یاد می‌کند: «او در گوشه‌وکنار دنیا، سفیری مهم برای بسکتبال شد. مایکل جردن و شیکاگوبولز فرهنگ را تغییر دادند.» درکنار این اتفاقات، جالب است بدانید که تیم شیکاگوبولز که نامش همواره پابه‌پای مایکل جردن به گوش می‌رسید، بدون او قدرت مهمی به‌حساب نمی‌آمد، چنان که بعد از بازنشستگی مایکل، دیگر نتوانست حتی قهرمانی NBA را به‌دست آورد و در نبود جردن، قهرمانی لیگ را هم کسب نکرد.

Tweets

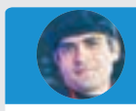

مصطفی انتظاری| روزنامه‌نگار

مقایسه هدف ترورهای دهه ۶۰ و دهه ۹۰ پیام مهمی در خود دارد. ترورهای دهه ۶۰ مسئولان کشور را هدف می‌گرفت و ترورهای دهه ۹۰ دانشمندان را. اگر بپذیریم که تروریست‌ها دنبال ضربه زدن به چهره‌های کلیدی هستند، انگار وزن این چهره‌ها در محیط‌های علمی، بیش از کرسی‌های اجرایی شده است. #محسن_فخری‌زاده

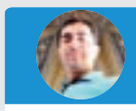

بهنام صمدی| خبرنگار اقتصادی

مشکل اقتصاد کشور با اصلاح سیاست‌گذاری‌ها حل می‌شود. اگر مرغ ۳۶ هزار تومان شده، مقصرش بازار نیست، بلکه سیاست‌گذار با توزیع نادرست ارز ۴ هزار و ۲۰۰ تومانی، منابع بیت‌المال را به جیب دلالان ریخته است. اگر خودرو گران و بی‌کیفیت شده، بازهم دلیلش تصمیمات پوپولیستی است.

ما آدم‌های دیگری خواهیم شد

کرونا+ زندگی

تکتم جاوید

روزنامه‌نگار

شبیه دقیقه‌های بعد از مرگ یک عزیز، مثل روزی که نوزاد را از بیمارستان به خانه می‌آورند، همانند سال‌های پس از مهاجرت، درون ما چیزی دارد تغییر می‌کند؛ خود خودمان.

از نگاه بیرون شاید همه تغییرات یک چروک تازه یا تار موی سفید باشد، اما از درون، دیگر آن آدم قبلی نیستیم. یکی می‌گفت: «بعد از فوت مادرم، دیگر مرگ هیچ کس غم‌انگیز نیست». راست هم می‌گفت؛ وقایع مهم و ناگهانی زندگی، درون ما را دگرگون می‌کنند. کرونا یک اتفاق بی‌نظیر و ناگهانی بود و درست زمانی ما را درگرفت که غرق در زندگی عادی خود بودیم، بدون هیچ آمادگی قبلی، کنار آدم‌هایی که دوستشان داشتیم یا از آن‌ها متنفر بودیم و تحملشان می‌کردیم، تفریحات کم‌وبیش و رفت‌وآمدهای گاه‌وبی‌گاه.

کرونا ترس‌های ما را بیدار کرد؛ ترس‌های فروخورده‌ای که از کودکی با خود آورده بودیم و جایی در ذهنمان، پنهانش کرده بودیم. این روزها ترس‌ها بدجور در روح و روانمان جولان می‌دهند. ترس‌هایمان روی کمبودها سایه انداخته‌اند تا ما را بیش از پیش در تنگنا بگذارند؛ ترس از فقدان، مرگ یک عزیز، بیکاری و در آخر یک ترس فراگیر؛ مرگ خودمان. از ترس مرگ، به زنده بودن التماس می‌کنیم. آن ترس‌ها ما را وسواسی‌تر، مضطرب‌تر، افسرده‌تر و شکاک‌تر کرده است.

اگر تا امروز متوجه اختلال وسواس خود نبوده‌اید، از حالا به بعد مطمئن باشید که چنین اختلالی دارید. اگر پیش از این چندماه فقط گاهی احساس می‌کردید کمی اضطراب دارید، بدانید که اضطراب فراگیر دارید. کرونا ما را در خانه‌ها و اتاق‌هایمان حبس کرد تا تنها شویم اگر پیش از آن نبودیم. آن قدر به تنهایی عادت خواهیم کرد که جزئی از وجودمان می‌شود. ما دیگر آن آدم قبل از کرونا نمی‌شویم. کووید ۱۹ که دست از زندگی و روزگار ما بردارد و تبدیل شود به یک بیماری عادی مثل سردرد، ما می‌مانیم و آدم‌هایی که دیگر خودشان نیستند.

آن‌ها که روزی طاقت لحظه‌ای دوری از دیگران و قدرت «نه گفتن» و دل بریدن نداشتند، حالا یاد گرفته‌اند که بدون خیلی‌ها هم می‌شود زنده بود. بدون تفریح و سفر هم، عید نوروز می‌آید و تمام می‌شود. بدون جشن و عروسی هم می‌شود زیر یک سقف رفت و آب هم از آب تکان نمی‌خورد.

کرونا باورهای ذهنی ما را به‌هم ریخت؛ همان‌هایی که روزی بر آن‌ها پافشاری می‌کردیم و از عقیده‌مان یک قدم هم کوتاه نمی‌آمدیم. کرونا دارد باور جدیدی در ذهن ما می‌نشاند و خودمان بی‌خبریم. راستی وقتی وبا و طاعون همه دنیا را گرفت، آدم‌هایی که زنده ماندند، همین‌قدر موجود «دیگری» شدند؟ این‌طور که پیداست، جواب مثبت است. آدم‌های باقی‌مانده از یک اتفاق تلخ، تنهامانده و مصیبت‌دیده، معلوم است که آن زن، مرد و حتی کودک قبل نمی‌شوند. آن‌ها که یک یا چند عضو خانواده خود را در چشم برهم‌زدنی از دست دادند و فرصت زاری و عزاداری مفصل پیدا نکردند و اشک چشمشان خشک شد. آنان که کرونا گرفتند و روز و شب میان خفگی و زندگی دست‌وپا زدند و مرگ را شکست دادند. چه کتاب‌ها، فیلم‌ها و خاطرات تلخ و شیرینی از این پس، بنویسند و بازگو کنند تا در تاریخ ثبت شود.

آخرین آمارهای روان‌شناسان و بهداشت جهانی، از افسردگی به‌عنوان شایع‌ترین اختلال جهانی می‌گفت و از اینکه از هر چهار ایرانی یک نفر به اختلال افسردگی، اضطراب یا سایر اختلالات مبتلاست. بدون حساب سرانگشتی هم می‌توان حدس زد بعد از کرونا باید در دهای چندنفر را درمان کنیم، ترس‌های چه کسانی را از میان برداریم و به چه افرادی یاری کنیم تا دوباره سوگواری کنند. ما دیگر آن آدم‌های قبل نمی‌شویم.

آنچه نمی‌دانید

گلوله‌ای که ۱۱۲ سال پیش به حرم مطهر رضوی شلیک شد

در قرون مختلف، حوادث گوناگونی بر اماکن متبرکه گذشته است. به‌عنوان مثال ۱۱۲ سال پیش و در گلوله‌باران ۱۲۹۱ خورشیدی، یک گلوله توپ سربی را نیروهای روسیه تزاری به گنبد حرم مطهر امام رضا(ع) شلیک کردند که هم‌اکنون در ویترین گنجینه تاریخ موزه مرکزی آستان قدس رضوی در معرض نمایش قرار دارد. این گنجینه در سال ۱۳۷۸ به‌منظور آشنایی بیشتر مردم با مراحل توسعه مشهد و حوادثی که بر اماکن متبرکه رضوی گذشته است، بنا شد.

تاریخ‌نگار

۰۹ آذر ۱۳۵۰

برقراری مجدد حاکمیت ایران بر جزایر سه‌گانه خلیج فارس

رضا سلیمان نوری

داستان جزایر سه‌گانه خلیج همیشه‌فارس در روزی چون امروز یعنی ۹ آذر ۱۳۵۰ خورشیدی با ریخته شدن خون سه سرباز وطن بر آن‌ها رنگ و بویی دیگر گرفت. در ساعت ۱۵:۶ بامداد ۹ آذر ۱۳۵۰ درست یک روز قبل از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج‌فارس، یگان‌های نیروی دریایی در سه جزیره تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی پیاده شدند. اولین پرچم ایران پس از گذشت کمتر از ۳۵ دقیقه از آغاز عملیات بر اولین جزیره افراشته شد و راس ساعت ۸ در هر سه جزیره، پرچم کشورمان همراه با شلیک ۲۱ گلوله توپ برافراشته شد. بخشی از نیروهای ایرانی بر چهار گوشه ابوموسی و بر فراز کوه حلوا، به‌عنوان بلندترین نقطه جزیره ابوموسی، پرچم سه‌رنگ ملی ایران را برافراشتند. بخش دیگر نیروها نیز پس از اعزام به جزیره تنب بزرگ، برای تحویل گرفتن پاسگاه این جزیره که در اختیار نیروهای شیخ شارجه بود، اقدام کردند که بنا گاه با شلیک آتشبار شرطه‌های عرب از داخل پاسگاه روبه‌رو شدند. در جریان این زدوخورد، سه تن از نیروهای ایرانی یعنی ناوسروان رضا سوزنچی کاشانی، مهناوی یکم، حبیب ا... کهریزی و ناوی آیت ا... خانی در خون خود غلتیدند تا دوران حدودا هشتادساله استعمار این سه جزیره ایرانی به پایان برسد و بار دیگر این جزایر تحت حاکمیت برحق ایران قرار گیرد. حاکمیتی که براساس اسناد موجود، از دوره امپراتوری‌های ایلامی و ماد تا دوره حضور پرتغالی‌ها در خلیج همیشه‌فارس ادامه داشت و پس از خروج پرتغالی‌ها از خلیج‌فارس یعنی از سال ۱۰۰۱ تا ۱۳۰۰ خورشیدی هم در اختیار ایران بود. البته این جزایر را در ۱۷ خرداد ۱۳۰۰ امپراتوری بریتانیا اشغال کرد و کنترل آن‌ها به امارت شارجه واگذار شد تا اینکه در ۹ آذر ۱۳۵۰ بار دیگر ایرانی شدند. ناگفته نماند که ناوسروان رضا سوزنچی کاشانی نخستین شهید نیروی دریایی مشهد است که مردم شهر برای تشییع وی، سنگ تمام گذاشتند و از فرودگاه تا حرم مطهر رضوی وی را مشایعت کردند. کمی بعد از این جان‌فشانی آن‌ها، خیابان‌ها و بولوارهایی در شهرهای مختلف کشور به نام این سه سرباز وطن نام‌گذاری شد که سهم مشهد، خیابان کنونی «رضا» در بولوار احمدآباد بود که ابتدا به نام «سرگرد رضا سوزنچی» بود، اما به‌مرور زمان، کلمات اول و آخرش برداشته شد و فقط رضایش باقی ماند.

محمدرضا میرشاه‌ولد

مردم در محاصره گرانی

کارتون شهر

نگاه هشتم

تروریست‌های دشمنِ سلامت مردم

غلامرضا بنی اسدی

«دشمنان سلامت مردم»؛ من تروریست‌هایی که گلوله‌های کینه را در جان شهید محسن فخری‌زاده نشاندند تا نتانیاهو به شادی برخیزد را به این صفت می‌شناسم؛ دشمنان سلامت مردم. برای این عنوان هم ارجاع می‌دهم به سخنان وزیر دفاع که گفت: «کیت تشخیص کرونای ایرانی با مسئولیت فخری‌زاده تولید شده بود». یعنی او علاوه بر امنیت ملی، مستقیم برای سلامت ملت هم نقشی شایسته داشته است. بر همین اساس، تروریست‌ها را نه فقط دشمن امنیت وطن که کینه‌ورزان سلامت هموطنان هم می‌دانم و لعنی که بر آن‌ها باید بفرستیم، هم برای زخم زدن بر پیکر امنیت است و خراشیدن پیکره سلامت و هم، تراشیدن امید مردم و هم، شاد کردن دشمنان. هزار بار باید لعن فرستاد. این لعن‌ها را هم متولیان امنیت باید گلوله کنند و در تن تروریست‌ها بنشانند تا آنانی که به شادی شهادت فخری‌زاده برخاستند، در عزای سرپنجه‌های خود، بر خاکستر ترس بنشینند. من روزنامه‌نگارم، از فرایندهای امنیتی و حفاظتی چیزی نمی‌دانم اما فکر می‌کنم برای حفاظت از سرمایه‌های انسانی که به منابع غنی تبدیل شده‌اند، باید با فرمول‌ها و تجهیزات غنی شده، اقدام کرد. بعد این و برای نخبگانی در این تراز باید هوشیاری صدچندان کرد که باد، تار مویی از آنان جابه‌جا نکند. برای انتقام هم حتما و با اولویت باید اقدام کنیم و این ضربه را ده چندان باید جواب داد تا بدانند «زمان بزن در رویی تمام شده است» و بفهمند و در گونه‌های خود حس کنند که «اگر یکی بزنند، ده تا می‌خورند». قرآن هم به نوعی دیگر از عدد «۱۰» سخن گفته است؛ «إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَٰبِرُونَ يَغْلِبُوا۟ مِاْئَتَيْنِ وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّاْئَةٌ يَغْلِبُوٓا۟ أَلْفًا» و دور نیست اگر تاویل و برداشتی چنین داشته باشیم که به ازای هر تن از ما باید ۱۰ تن از آنان را بزنیم؛ ۱۰ تن در تراز و درجه آن عزیزی که از ما گرفته‌اند. باید ۱۰ تن از دانشمندانشان را به تقاص، سقط کنیم، نه چند تروریست مزدور را. زدند، باید محکم‌تر بزنیم. خیلی محکم‌تر.

زین قند پارسی

علیرضا حیدری | مدرس ویراستاری

پرسش

ذیل درست است یا زیر؟

پاسخ

برخی از نویسندگان واژه ذیل یا ذیلا را خوش ندارند و به جای آن زیر به کار می‌برند. بعضی از ویراستاران به کار بردن کلمه «زیر» را به جای «ذیل» در جمله‌هایی چون «موارد مشخصی از این بیماری در زیر آمده است» نمی‌پسندند. آن‌ها استدلال می‌کنند که ممکن است این جمله در روند چاپ در زیر نوشته قرار نگیرد و مثلا به صفحه بعد برود که دیگر نمی‌توان آن را زیر دانست. به نظر من در زیر در اینجا به معنی در سطرهای زیر است و نقش مجازی دارد و صرف نظر از جایی که در آن قرار می‌گیرد، زیر به حساب می‌آید. اخیرا، برخی از نویسندگان، به منظور فرار از «ذیل» عبارت در پی آمده را به کار می‌برند.

نمونه: «بر مبنای این سه اصل، ویژگی‌های NPT را می‌توان به صورت در پی آمده بیان کرد.» (تحول اداری، س ۶، ش ۲۹، اسفند ۷۹، ص ۱۴۰).

منبع: نکته‌های ویرایش، علی صلح‌جو، ص ۸

#زین_قند_پارسی

مجله عصر شهرآرا هجده شصت

برای خواندن مجله عصر شهرآرا کد را اسکن کنید